

ارتباط قوانین خانواده و رویه قضایی با آسیب‌های خانوادگی^۱

دکتر هما داودی^۲

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده

تحولات اجتماعی، اقتصادی و صنعتی، لاجرم دگرگونی‌هایی را در نوع نگاه افراد به زندگی، باورهای فرهنگی، آداب و رسوم پدید می‌آورد. این عوامل در کنار بیداری فرهنگی و رشد علمی اشخاص، قطعاً تغییراتی را در روابط مدنی ایشان در جامعه پدید می‌آورد و تغییر در روابط حقوقی و قوانین و مقررات را ضروری می‌نماید. حقوق خانواده و روابط زوجین یکی از مهم‌ترین حوزه‌های متأثر از این دگرگونی‌هاست که به دلیل تحول جایگاه اجتماعی زن و مرد از یک سو و پای‌بندی قانونگذار به حقوق سنتی خانواده از سوی دیگر، امروزه با چالش‌های سختی روبروست. آثار گذر از راه صعب‌العبور قانون که زن و شوهر، هنگام بروز اختلاف آن را طی می‌نمایند، نه تنها ایشان، بلکه جامعه را نیز متأثر می‌سازد. مطالعه جامعه‌شناختی نهادهای حقوق خانواده، افق دید ما را به روی آسیب‌های اجتماعی بازتر می‌کند و می‌تواند مقدمه‌ای برای کاهش آثار این آسیب‌ها باشد.

با این هدف، مقاله حاضر تأثیر قوانین مرتبط با خانواده را بر آسیب‌های خانوادگی و مآلاً اجتماعی بررسی می‌کند و با ترسیم چشم‌انداز جامعه‌شناختی مقررات طلاق، مهریه، ضمانت اجرای تعهدات زوج، تأمین اجتماعی زنان مطلقه و کودکان طلاق و نیز رویه قضایی موجود در این حوزه، پیشنهادهایی قانونی جهت بهبود وضع موجود و کاهش آسیب‌های خانوادگی ارائه می‌دهد. این پیشنهادها البته قابل نقد و بررسی بیشتر در حوزه فقه و حقوق است.

واژگان کلیدی

طلاق، مهریه، تخلف زوج، آسیب‌شناسی، تأمین اجتماعی مطلقه، کودکان طلاق

۱- پذیرش مقاله: ۸۶/۹/۲۸؛ ارزیابی: ۸۶/۱۰/۲۴

۲- وکیل دادگستری

خانواده از اصلی‌ترین نهادهای اجتماعی به شمار می‌رود و صلاح و فساد آن بر سرنوشت آحاد جامعه آثار مستقیم دارد. از این رو شایسته است قوانین موجود در عرصه خانواده همواره مورد آسیب‌شناسی واقع شود و حاصل بررسی‌ها جهت بازنگری قوانین در اختیار قانونگذار قرار گیرد. آسیب‌هایی که در عرصه حقوق می‌تواند متوجه خانواده باشد، از دو جنبه قابل بررسی است: ۱- قوانین مرتبط با خانواده؛ ۲- رویه قضایی موجود در محاکم خانواده که ذیلاً به آنها می‌پردازیم:

۱- قوانین مرتبط با خانواده

قوانین و نهادهای حقوق خانواده، از مهم‌ترین عواملی هستند که می‌توانند آسیب‌های اجتماعی را محدود ساخته یا آنرا افزایش دهند. لازم به توضیح نیست که اگر در وضع قانون، نیازها و مقتضیات روز جامعه و شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اجرای قانون در نظر گرفته نشود، قانون وضع شده نه تنها کارکرد صحیح خود را نخواهد داشت، بلکه در کارکرد سایر نهادهای اجتماعی و حقوقی نیز اختلال ایجاد خواهد کرد. افزایش دعاوی خانوادگی، طلاق و آسیب‌های ناشی از آن، در سال‌های اخیر، تنها معلول عوامل فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی نبوده است؛ بلکه می‌توان بین پدیده‌های مزبور و قوانین حقوق خانواده نیز ارتباط معناداری جستجو کرد. ذیلاً بعضی از این قوانین را که در آسیب‌های اجتماعی مؤثر است، مورد اشاره قرار می‌دهیم

الف - مقررات مربوط به طلاق

طلاق یکی از آسیب‌های خانوادگی و در تحلیلی کلی‌تر، از جمله آسیب‌های اجتماعی است. همچنین طلاق یکی از راه‌های انحلال نکاح در حالی است که زوجین هنوز زنده هستند. آثار حقوقی این انحلال نه تنها زوجین را که در انعقاد نکاح شرکت داشته‌اند، در بر می‌گیرد، بلکه گستره آن زندگی اشخاص ثالث یعنی فرزندان را هم که هیچ نقشی در انعقاد قرارداد ازدواج نداشته‌اند، متأثر می‌سازد.

بنا به فقه اسلامی و ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی، حق طلاق از آن مرد است و این حق قابل انتقال به زن نیست. در نهایت زن می‌تواند هنگام ازدواج یا پس از آن، وکالت در طلاق را از زوج اخذ نماید تا در صورت تخلف زوج از شروط ضمن عقد یا به نحو مطلق وکیل زوج در طلاق خویش باشد و معمولاً تشخیص تحقق تخلف زوج نیز به عهده دادگاه گذاشته می‌شود. اما این سؤال مطرح است که تا چه حد می‌توان از اختیار مزبور که قراردادی است، استفاده نمود و رویه قضایی، اعتبار چنین وکالت‌هایی را در رسیدگی‌های خود تا چه حد لحاظ می‌کند.

اگر قدری ریشه‌ای‌تر به این مسأله نگاه کنیم، باید تأثیر اراده یا اراده‌های حاکم در وقوع طلاق را مورد بررسی قرار دهیم.

طلاق ایقاع است (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۱، شماره ۱۸۹: ۱۳۵۷، ج ۵، ص ۲۴). و با اراده یک‌جانبه مرد محقق می‌گردد؛ اما نکاح عقد تلقی می‌شود و در برقراری آن اراده دو طرف شرط است و در صورتی که اراده یکی از متعاقدین معیوب باشد، به علت فقدان شرایط اساسی صحت عقد مندرج در مواد ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳ و ۲۰۴ قانون مدنی، نکاح مزبور باطل یا غیرنافذ بوده، موجب هیچ‌گونه آثار حقوقی نخواهد بود. بدین جهت اگر زن راضی به ازدواج با مردی نباشد، نکاح منعقد نخواهد شد. لذا اراده حقوقی زن مؤثر در ایجاد و پدید آمدن یک رابطه حقوقی به نام «زوجیت» است که مبنای ایجاد روابط و آثار حقوقی مهم و متعدد بعدی قرار می‌گیرد. این رابطه حقوقی منشأ حقوق و تکالیف بسیار مهمی برای هر دو طرف و از همه مهم‌تر منشأ مشروع ایجاد نسل بعدی و پدید آمدن انسان‌های دیگری است که آنها نیز صاحبان حقوق گسترده‌ای هستند که والدین و اجتماع وظیفه ادای آن را برعهده دارند.

در معاملات و امور مالی نیز، اراده آزاد و سالم متعاقدین از شرایط اساسی صحت معاملات است و فقدان قصد و رضای هر یک از آنان موجب بطلان یا عدم نفوذ عقد است. در گسیستن عقد یا رابطه حقوقی ایجاد شده نیز، اراده هر دو طرف قرارداد منشأ و مبنای حقوقی اعمال حق فسخ است. ممکن است ایراد شود که در

قراردادها آنجا که حق فسخ برای یک نفر پیش‌بینی شده، هنگامی که او در مقام اعمال حق خود برآید، باز اراده یک‌جانبه اوست که موجب گسیختن این رابطه حقوقی است. در حالی که چنین نیست؛ انحلال عقود چه از طریق فسخ یا تفاسخ یا انفساخ باشد، مبنای آن حاکمیت اراده متعاقدين یا در بعضی موارد، قانون است که اثر وضعی در انحلال عقد ایجاد می‌کند. در مورد تفاسخ روشن است که جمع اراده هر دوی متعاقدين آن را محقق می‌سازد؛ اما در مورد فسخ نیز ممکن است اعمال آن در اختیار یکی از متعاقدين گذارده شود، اما مبنای آن باز هم توافق اراده هر دو طرف است که هنگام عقد بر سر وجود چنین حق یک‌جانبه‌ای توافق می‌کنند. یعنی عمدتاً منشأ قراردادی و در بعضی موارد منشأ قانونی دارد.

اما ملاحظه می‌شود که انحلال رابطه حقوقی بسیار مهم‌تر و بزرگ‌تر به نام ازدواج، تنها در اختیار یکی از متعاقدين قرار گرفته است؛ در واقع، طلاق ایقاع تلقی می‌شود و اراده زن هیچ تأثیری در تحقق یا ممانعت از آن ندارد. به عبارت دیگر، اراده زن برای برقراری عقد، موجب آثار حقوقی است که بدون آن عقد محقق نمی‌شود؛ اما پس از ازدواج، حاکمیت مطلق جهت ادامه زندگی یا قطع آن، با اراده حقوقی مرد است.

غیر از موارد فسخ نکاح، در موارد طلاق، همواره اراده مرد، تصمیم‌گیرنده و سرنوشت‌ساز است. حتی اگر به «طلاق حاکم» اشاره شود، یا به طلاق که زوجه با استفاده از وکالت، اجازه آن را دریافت می‌کند، در هر دو مورد باز هم فی‌الواقع اراده مرد است که مورد اعمال قرار می‌گیرد. حاکم، ولی ممتنع است^۱ و هنگامی که او طلاق می‌دهد، در واقع اراده وی اراده مردی است که از انجام طلاق به منظور سوءاستفاده از اختیار قانونی خود امتناع می‌کند. در چنین صورتی، اراده حاکم جانشین اراده شوهر است که از طرف او زوجه را رها می‌سازد و آنگاه که زن به وکالت از زوج بر این امر اقدام می‌کند، در واقع این اراده اصیل زوج است که اعمال می‌شود، نه اراده وکیل یعنی زوجه.

۱- در خصوص ولایت حاکم بر ممتنع رجوع کنید به: (محقق داماد، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۲۰۱).

گاهی هم که موردی از طلاق خلع پیش می‌آید، زن باید مالی را به شوهر بذل کند که ممکن است معادل تمام یا قسمتی از مهریه یا بیشتر از آن باشد و شوهر باید این «بذل» را «قبول» کند.^۱ به این ترتیب اعمال اراده زن جهت طلاق، منوط به اراده مرد است و بدون قبول بذل از جانب زوج، اراده زن تأثیری در وقوع طلاق ندارد. یعنی حتی در مواردی که زن به سبب «کراهت شدید» از شوهرش قادر به ادامه زندگی با وی نیست، اگر مرد بذل مال از طرف او را نپذیرد، زن اختیاری در قطع این رابطه حقوقی و ادامه زندگی ندارد. حتی در طلاق مبارات که زوجین هر دو از یکدیگر کراهت دارند و در واقع هر دو مایل به قطع رابطه حقوقی زوجیت هستند، باز هم زن باید مالی را به مرد بذل نماید تا به نوعی اراده و رضایت او را جهت طلاق به دست آورد.

ممکن است گفته شود بسیاری از اعمال حقوقی به صورت ایقاعی و یکجانبه واقع می‌شود و طلاق هم یکی از آنهاست. اما اگر توجه شود ایقاعاتی مثل وقف و وصیت اولاً- مسبوق به عقد قبلی نیست و ثانیاً- موضوع آن اموال و مالکیت شخصی و خصوصی فرد واقف یا موصی است که تنها خود او بر آن سلطه و مالکیت دارد. اما طلاق اولاً- مسبوق به عقد است و ثالثاً- موضوع آن یک رابطه حقوقی، خانوادگی، عاطفی، اجتماعی و اخلاقی دوجانبه است که سرنوشت دو انسان را به هم پیوند زده، در بسیاری موارد با سرنوشت فرزندان نیز ارتباط دارد.

وضع موجود در قوانین از یک سو، و تحولات اجتماعی و فرهنگی در موقعیت زن و مرد که موجب تغییر نگاه آنان به زندگی شده، روابط مدنی آنان را نیز دگرگون می‌سازد، از سوی دیگر، سبب می‌شود زنان در جستجوی راه‌حل‌های حقوقی برای اثبات اراده حقوقی خود یا دسترسی به قدرت و اختیار لازم جهت

۱- ماده ۱۱۴۶ قانون مدنی مقرر می‌دارد «طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر خود دارد، در مقابل مالی که به شوهر می‌دهد طلاق بگیرد...» این ماده صحبتی از لزوم قبول بذل توسط زوج نمی‌نماید. اما فقها به «انشای طلاق» توسط زوج در مقابل «بذل مال» از سوی زوجه اشاره کرده‌اند که به نوعی دلالت بر لزوم قبول بذل از ناحیه شوهر می‌کند. بنگرید به: (الموسوی الخمینی، ج ۲، مسأله ۳، ص ۴۸۴).

رهایی از برخی موقعیت‌های حرج‌آمیز زندگی باشند و دست به اقداماتی حقوقی یا غیرحقوقی بزنند که به مصداق «*الغریق یتشبث بکل حشیش*»، به تدریج شأن و جایگاه والای اجتماعی و انسانی زن را در جامعه دچار استحاله می‌سازد.

این تدابیر گاه قبل از وقوع عقد اندیشیده می‌شود گاه پس از آن و گاه هنگام بروز اختلاف. البته در همه موارد، زن در جستجوی تضمین زندگی بی‌دغدغه یا ایجاد توازن قدرت با شوهر است که عمده ابزارهای قانونی را در اختیار دارد.

از جمله تدابیر مورد بحث، نخست توسل به تعیین مهریه‌های سنگین و غیرمعقول است، با این تصور اشتباه که مهریه سنگین می‌تواند پشتوانه زن باشد. حق حبس مهریه قبل از تمکین، تقاضای بازداشت زوج برای پرداخت مهریه و سایر حقوق مالی زوجه نیز از تدابیری است که برای مواقع اختلاف پیش‌بینی می‌شود.

بر این تدابیر حقوقی، باید تدابیر اجتماعی را هم افزود که به شکل رسوم و عرف و آیین‌های ازدواج درآمد، موجب رشد تجمل‌گرایی در دو دهه اخیر و صرف هزینه‌های گزاف برای ازدواج شده است و معمولاً مبتنی بر این طرز تلقی است که ارزش اجتماعی زن از این طریق بیشتر تأمین می‌شود و در نتیجه موقعیت او در زندگی مشترک مستحکم‌تر می‌گردد.

در این مقاله، فرصت بررسی جرم‌زا بودن این وضعیت حقوقی نیست؛ اما وقوع جرایمی که از سوی هر یک از زوجین سر می‌زند، هشدار است بر این که باید قواعد حقوقی مناسب‌تر و عادلانه‌تری جستجو شود تا سوءاستفاده‌های زوج را از وضعیت حقوقی موجود که گاه رنگ مجرمانه می‌گیرد و زوجه را تا مرز همسرکشی پیش می‌برد، جلوگیری نماید. استحاله فرهنگ و رسوم ازدواج سبب می‌شود ازدواج از کارکرد اصلی خود که رشد و شکوفایی اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی زوجین است، دور شود و نهاد مقدس خانواده به عرصه کارزار تبدیل گردد. آسیب‌شناسی اجتماعی و جرم‌شناسی در این حوزه، افزایش آمار طلاق و سستی و رخوت ایجاد شده در ارکان خانواده، به نوعی بیانگر عدم تناسب

مقررات حقوقی با شرایط موجود می‌باشد که راه‌حل‌های جدید فقهی، حقوقی و قانونی را اقتضا می‌کند.

به نظر می‌رسد یکی از این راه‌حل‌ها بازنگری در عدم تأثیر اراده زن در طلاق است. اگر حق طلاق قابل انتقال به زن نیست و اگر در این زمینه با نص فقهی یا دلیلی مواجه هستیم که امکان تغییر این قاعده را منتفی می‌سازد، لااقل می‌توان با وضع مقررات تکمیلی راه‌حل مناسبی جستجو کرد و این راه را بسته ندانست.

گرایش‌های فمینیستی البته در حقوق خانواده چاره‌ساز نیست؛ زیرا حقوق مبتنی بر فمینیسم دارای همان ضعف‌ها و ایرادهایی است که بر حقوق مردسالار و مردمحور وارد است. آنچه اصالت دارد رعایت حقوق انسانی زن و مرد هر دو می‌باشد و اسلام نیز بر این معنا تأکید دارد. لزوم ارتقای قانونگذار با تحولات اجتماعی و اینکه قواعد حقوقی در بستر اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مناسب خود اجرا شوند و به اصطلاح حکم بر مجمع‌القیود خود بار شود، ضرورت تحول در حقوق سنتی خانواده را نمایان می‌سازد.

راه حل دیگر، محدود کردن تأثیر حاکمیت یک‌جانبه اراده مرد به وسیله افزایش دخالت دولت در روابط خصوصی افراد و وضع مقررات آمره یا تکمیلی مؤثر در امر طلاق است.

اگر این کار با مطالعه همه جانبه معضلات و ضرورت‌های اجتماعی صورت پذیرد، می‌تواند تا حدود زیادی از آثار سوء دعاوی خانوادگی و ایجاد بحران‌ها و آسیب‌های خانوادگی و اجتماعی جلوگیری نماید.

ب - مقررات مربوط به مهریه

مهریه حق مالی زوجه است که در اصل هدیه‌ای از سوی زوج به زوجه و نشان مهر و علاقه اوست.^۱ طبق ماده ۱۰۸۰ قانون مدنی هم تراضی طرفین در تعیین میزان مهریه شرط است؛ اما مهریه در صورت حقیقی خود باقی نمانده و ماهیت

۱- «و أتوا النساء صدقاتهن نحله» (نساء، ۴).

آن تغییر کرده است. هنگام تعیین مهریه، مردان معمولاً قصد پرداخت آن را ندارند و زنان نیز به مهریه عمدتاً به عنوان حق مالی نگاه نمی‌کنند؛ بلکه آن را به عنوان حربه، تهدید یا تضمین داشتن زندگی آرام، یا عاملی برای جایگاه و موقعیت فامیلی خود تلقی می‌نمایند. عملاً هم در صورتی که زندگی آرامی داشته باشند، غالباً برای وصول مهریه اقدام نمی‌کنند؛ البته در صورت بروز اختلاف نیز مرد راه‌های بسیاری برای گریز از این تعهد قانونی دارد. کلاً هنگام تعیین مهریه، ملاحظات فاقده ارزش دخالت می‌کند و مهریه را از صورت و ماهیت واقعی خود دور می‌سازد. در موقع اجرا و مطالبه مهریه نیز، هدف عمده زوجه در اکثریت قریب به اتفاق دعاوی، مطالبه مهریه نیست؛ بلکه مقصود وادار کردن مرد به تسلیم در مقابل خواسته زن مبنی بر طلاق است.

حق حبس مهریه نیز که در ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی آمده یکی دیگر از ابزارهایی است که چنانچه زوجه پس از انعقاد عقد و قبل از تمکین از انتخاب خود پشیمان شود، به آن متوسل شده، مرد را جهت تسلیم به خواسته طلاق خود، تحت فشار می‌گذارد.

علاوه بر آنچه ذکر شد، قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی و کاربرد آن در دعاوی مربوط به حقوق مالی زوجه، آثار جامعه‌شناختی جبران‌ناپذیری دارد. حبس زوج و آثار اجتماعی آن، و تعمیق شکاف و اختلاف خانوادگی ناشی از این اقدام زوجه، غالباً نه تنها راه صلح دعوی را می‌بندد، بلکه آغاز نبردی جدی بین زوجین است که منجر به تشکیل پرونده‌های دیگر و تسری دامنه اختلاف به خانواده‌های طرفین می‌گردد.

باید دید چرا ماهیت مهریه دچار چنین استحالته‌ای شده است؟ اگر زن همان طور که هنگام عقد نکاح یکی از دو سوی این قرارداد شمرده می‌شود و اراده و قصد انشای او موجب آثار حقوقی است، هنگام طلاق نیز واجد اراده تصمیم‌ساز باشد، و محکوم به ادامه زندگی برخلاف میل باطنی یا مصلحت واقعی خود نباشد، آیا باز هم برای تعیین، وصول و اجرای مهریه، شاهد اتخاذ چنین تدابیری از

سوی زوجه و خانواده او خواهیم بود یا مهریه در جای خود قرار می‌گیرد و وسیله‌ای برای ایجاد انس و الفت بیشتر بین زوجین می‌شود؟ وضع قوانینی که پشتوانه مالی زوجه به هنگام طلاق باشد هم از دیگر راه‌های هدایت مهریه به بستر حقیقی خویش است.

ج - ضمانت اجراهای مربوط به نقض تعهدات خانوادگی از سوی زوج

امروزه در عقدنامه‌های ازدواج، شروط ضمن عقدی درج می‌گردد که در صورت تخلف زوج از آنها، وکالت زوجه در طلاق خویش تحقق می‌یابد؛ اما همه تخلفات زوج، موارد مندرج در عقدنامه‌ها نیست؛ زیرا موارد عسر و حرج بسیار متنوع و متفاوت است. بعضی از این تخلفات بی‌آنکه موضوع شروط ضمن عقد و از موارد تخلف زوج و تحقق وکالت زوجه در طلاق باشد، به گونه‌ای است که اساس زندگی مشترک و حسن معاشرت زوجین را در معرض تهدید قرار می‌دهد؛ مانند رفتار ناهنجار زوج در قبال زوجه که آزاردهنده و فرساینده است. مسأله مهم این است که تخلفات زوج و عدم ایفای وظایف و تعهدات خانوادگی وی یا فاقد ضمانت اجراست؛ مانند عدم انجام وظیفه مراقبت و نگهداری و تربیت طفل^۱، بیکاری ناموجه مرد، رفتار منفی و آزاردهنده او، مصرف مواد مخدر و الکل نه به حدی که اعتیاد مضر به مصالح خانوادگی^۲ تشخیص داده شود و رفتارهای دیگری از این قبیل یا ضمانت اجرای کافی و مؤثر ندارد؛ مانند ترک نفقه، اعتیاد، سوءمعاشرت، سوء رفتار و ...

بعضی از رفتارهای زوج دارای چنان آثار اجتماعی و حقوقی است که باید قانونگذار ضمانت اجراهای جدی‌تری در این رابطه پیش‌بینی کند. این رفتارها هنگامی که توأم با سوءنیت مجرمانه صورت گیرد، با نظم عمومی در تماس

۱- موضوع مواد ۱۱۷۲، ۱۱۷۳ و ۱۱۷۸ قانون مدنی.

۲- در شروط ضمن عقد مندرج در عقدنامه‌ها، اعتیادی موجب طلاق تلقی می‌شود که «مضر به مصالح خانوادگی» تشخیص داده شود نه هر اعتیادی.

مستقیم بوده، هنجارهای خانوادگی و اجتماعی را بازیچه خود قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که آثار منفی آن در جریحه‌دار کردن نظم عمومی قابل انکار نیست. در اینگونه موارد، اگر قانونگذار مستقلاً جرم‌انگاری نمی‌کند، حداقل جرایمی را که ضمناً نقض تعهدات خانوادگی نیز در پی دارد، به‌مثابه علل و کیفیات مشدده جرم، مؤثر در تشدید مجازات مجرم بداند. مثلاً اگر برای اعتیاد یا ایراد ضرب و جرح، کیفر در نظر گرفته نشده، چنانچه ارتکاب این جرم منجر به فروپاشی خانواده نیز شود و یا قربانی جرم، همسر بزه‌کار باشد، مجازات تشدید گردد. موارد و مصادیق این گونه کیفیات مشدده که قانونگذار بنابر آثار و نتایج جرم، موقعیت و شخصیت قربانی، یا عواملی از این قبیل، مجازات‌های اصلی را تشدید نماید، در قوانین جزایی بسیار است.

متأسفانه ملاحظه می‌شود که در صورت ارتکاب جرایمی مثل اعتیاد از سوی زوج، زوجه تنها می‌تواند از دادگاه تقاضای طلاق نماید. در حالی که اعتیاد یک فرد متأهل که منجر به فروپاشی خانواده می‌شود، از جهت برخورد با نظم عمومی، به مراتب مخرب‌تر از اعتیاد یک شخص مجرد است و طبعاً برخوردهای قانونی شدیدتری را می‌طلبد.

د- مقررات حمایتی و توسعه تأمین اجتماعی زنان

زنان مطلقه و کودکان طلاق، از اقشار بسیار آسیب‌پذیر هستند که در معرض آسیب‌های گوناگون اجتماعی و حتی بزه‌دیدگی قرار می‌گیرند. از این رو ملاحظه می‌شود دولت موارد «بی‌سرپرستی و آسیب‌های اجتماعی»، «حضانة فرزند» و «حمایت از کودکان و زنان بی‌سرپرست» را از جمله اموری اعلام کرده است که مشمول نظام جامع تأمین اجتماعی می‌شوند (قانون ساختار نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی، مصوب ۱۳۸۳ بندهای د، ح، ط).

لزوم تأمین اجتماعی زنانی که مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند، همچنین زنان مطلقه و بی‌سرپرست و نیز کودکان طلاق بر کسی پوشیده نیست؛ اما مکانیزم‌های حمایت از این افراد روشن و شفاف نبوده، چگونگی اجرای قانون تأمین اجتماعی در حوزه حقوق خانواده معلوم نمی‌باشد.

زنان مطلقه و زنانی که قبل از طلاق مجبور به ترک منزل هستند و در عین حال سرپرست و پناهی ندارند و نیز کودکان آنها، باید بلافاصله پس از مفارقت و طلاق، تحت پوشش تأمین اجتماعی قرار گیرند. علاوه بر این، قوانین مربوط به خانواده باید طوری تنظیم و تنسیق گردد که نیاز چنین افرادی به چتر حمایتی تأمین اجتماعی، حتی‌الامکان کاهش یابد.

اگر تدابیری اندیشیده شود و قوانینی وضع گردد که حقوق مالی زوجه هنگام طلاق بیشتر رعایت و تأمین شود و زن مجبور نباشد برای درخواست طلاق و رهایی از قید زندگی مشترکی که برای او غیرقابل تحمل شده، از همه حقوق مالی خود بگذرد، از آسیب‌پذیری بیشتر وی در جامعه جلوگیری شده، مسؤلیت دولت نیز در تأمین اجتماعی این قشر آسیب‌پذیر کمتر خواهد گشت. راه‌حل این است که میزان مداخله دولت در امر طلاق افزایش یابد و دادگاه‌ها خود آمارانه میزان بذل را معین نمایند، به نحوی که زن برای رهایی از عسر و حرج ناشی از زوجیت، به عسر و حرج ناشی از فقر و آسیب‌های اجتماعی دچار نشود و دولت نیز متکفل تأمین اجتماعی آنان نباشد.

اگر اشکال شود که حقوق خانواده از شاخه‌های حقوق خصوصی است و دست دولت در آن کاملاً باز نیست، باید گفت قبلاً و مکرراً این امر تجربه شده و در برخی موارد که دولت در روابط خصوصی افراد مداخله کرده، رشته‌های حقوقی و نظم حقوقی جدیدی پدید آمده است. به این گونه که ابتدا روابط موضوع این رشته‌ها، نخست صرفاً خصوصی تلقی می‌شد و در حوزه حقوق خصوصی قرار داشت؛ اما تحولات اجتماعی، اقتصادی و صنعتی لزوم افزایش دخالت دولت را در

روابط خصوصی افراد ایجاب نمود و دولت با وضع مقررات «خلاف اصل» قاطعانه در این حوزه‌ها دخالت کرده، با محدود ساختن حاکمیت اراده افراد، تعیین تکلیف در باب روابط حقوقی افراد را به عهده قانون گذاشت؛ از جمله این موارد می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

۱- در باب اجاره، از مقررات عمومی قانون مدنی در مورد امکان کسب و پیشه عدول کرده، با وضع قوانین خلاف اصل، به صورت آمره، روابط موجر و مستأجر را که در حوزه حقوق خصوصی بود، موضوع نظم جدیدی در قانون ۵۶ قرار داده است.

۲- در زمینه حقوق تجارت، با تجاوز از عموماً قانون مدنی در باب روابط تجاری و معاملات، نظم حقوقی جدید و رشته جدیدی پدید آورده است.

۳- در زمینه حقوق کار که قبلاً از روابط خصوصی محض و تحت حاکمیت اراده طرفین قرارداد به شمار می‌رفت و موضوع مواد ۵۱۲ تا ۵۱۵ قانون مدنی بود، تحولات صنعتی و توسعه روابط کار ایجاب نمود که دولت در این حوزه دخالت نماید و سرنوشت روابط کار را مرتبط با قانون تعیین نماید نه بوسیله حاکمیت اراده طرفین قرارداد؛ زیرا قطعاً این ۴ ماده پاسخگوی مقتضیات جامعه کنونی در حوزه حقوق کار نبود. بدین گونه قانون کار، قانونی «خلاف اصل» و عموماً قانون مدنی است، و لذا بسیاری از حقوق‌دانان به جهت افزایش دخالت دولت در این زمینه، آن را از رشته‌های حقوق عمومی تلقی می‌نمایند. اما منشأ اولیه آن حقوق خصوصی بوده و ماهیت روابط موضوع آن نیز روابط خصوصی افراد است.

۴- در زمینه حقوق زیست محیطی و شکار، دخالت دولت سبب شده از عموماً قانون مدنی در باب اسباب تملک و حیازت مباحات و... عدول شده، نظم حقوقی جدیدی ایجاد گردد.

پس همان گونه که دولت در مقررات مربوط به حقوق کار با مداخله در روابط

خصوصی کارگر و کارفرما درصد برقراری نظم عمومی کار است یا در روابط موجر و مستأجر و دیگر مسائل یاد شده دخالت می‌کند، لازم است در حوزه حقوق خانواده نیز با ایجاد تحول در حقوق سنتی، از افزایش آسیب‌های اجتماعی پیشگیری نمایند.

۲- رویه قضایی موجود در محاکم خانواده

رویه قضایی از منابع غیرمستقیم حقوق و دارای کارکردی بسیار مهم در جهت اجرای عدالت در جامعه است که می‌تواند قوانین را هر چه بیشتر به عدالت نزدیکتر سازد و گاه باعث کژی و انحراف قوانین موجود از مسیر عدالت گردد. درست است که قانون توسط مقام صالح قانونگذاری وضع و تدوین می‌شود و دادرس حق قانونگذاری ندارد، اما تفسیر و استنباط قضات در مقام اجرای قانون، به پیکره قوانین مصوب حیات می‌بخشد^۱ و حقوق زنده را رقم می‌زند.

در حوزه حقوق خانواده گاهی مشاهده می‌شود که رویه قضایی بسیار سخت‌گیرانه‌تر از قانون عمل می‌کند و در مواردی که می‌توان عسر و حرج زوجه را احراز نمود، برای جلوگیری از افزایش طلاق، از قبول دعوی طلاق خودداری می‌نماید که بلا تکلیفی حاصل از ادامه این وضعیت، عمق آسیب‌های وارد شده به زن را بیشتر می‌سازد. همچنین رویه قضایی به سختی موارد تحقق وکالت زوجه و اختیار وی در انتخاب نوع طلاق را توأماً می‌پذیرد.

به علاوه طرز عمل محاکم گاهی به گونه‌ای موجب اطلاع دادرسی و بلا تکلیفی و سرگردانی زوجه و فرزندان، می‌شود که دعاوی و پرونده‌های مرتبط مثل نفقه، مهریه و اجرت المثل هم مطرح می‌شود و حتی مشاجرات خانوادگی خویشاوندان نیز به آن افزوده موجب بدگستری خصوصی می‌گردد.

۱- نگاه کنید به: (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ص ۱۸۸-۲۰۰).

اختلاف در تفسیر قواعد حقوق خانواده، تشخیص و احراز مصادیق عسر و حرج، تشخیص موارد صدور اجازه ازدواج مجدد، حضانت فرزندان و دعوی طلاق و... از جمله مواردی است که تلاش متداعیان را برای یافتن گریزگاه‌ها یا مستمسک‌های قانونی افزایش می‌دهد. رویه قضایی می‌تواند قوانین موجود را به گونه‌ای تفسیر و اعمال نماید که به عدالت اجتماعی نزدیک‌تر بوده، از حجم آسیب‌های اجتماعی و خانوادگی تا حدود زیادی بکاهد. از این رو لازم است دادرسان محاکم خانواده، مبنای همه تصمیمات خود را کاهش آسیب‌های ناشی از دعاوی خانوادگی قرار دهند.

یافته‌های تحقیق

از آنچه گفته شد، این نتیجه به دست می‌آید که برای حفظ بنیان خانواده به عنوان مهم‌ترین نهاد جامعه و پیشگیری از توسعه آسیب‌های اجتماعی، تحول در حقوق سنتی ضروری است. این تحول می‌تواند از طرق مختلف صورت پذیرد؛ از جمله با:

۱- افزایش دخالت دولت در زمینه حقوق خانواده و اعتبار تشخیص محاکم جهت قبول یا رد دعوی طلاق و محدود کردن حاکمیت اراده یک‌جانبه مرد در این زمینه.

۲- درج شرط ضمن عقد وکالت در طلاق به نحو مطلق نه مشروط در همه عقدنامه‌ها در قبال بذل کل مهریه از سوی زوجه و تعیین حقوق مالی مناسب برای زن به تشخیص دادگاه در مواردی که زن نیازمند تأمین اجتماعی است.

۳- سامان‌دهی مقررات مربوط به مهریه و ایجاد پشتوانه‌های مطمئن‌تر برای زن جهت کاهش استفاده ابزاری از مهریه.

۴- تشدید ضمانت اجرای نقض تعهدات خانوادگی از سوی زوج.

۵- بازنگری در قواعد مربوط به عسر و حرج و حفظ حقوق مالی زن در این

موارد.

۶- تأمین اجتماعی زنان رانده شده از خانه و مطلقه‌های نیازمند و کودکان طلاق.

منابع و مأخذ

- ✓ امامی، سید حسن، *حقوق مدنی*، تهران، کتاب‌فروشی اسلامیة، ۱۳۵۷
- ✓ جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *ترمیم‌ولوژی حقوق*، تهران، گنج دانش، ۱۳۶۸
- ✓ کاتوزیان، ناصر، *مقدمه علم حقوق*، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۶
- ✓ محقق داماد، مصطفی، *قواعد فقه (بخش قضایی)*، ج ۳، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۷
- ✓ الموسوی الخمينی، روح الله، *تحریر الوسیله*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۹
- ✓ قانون ساختار نظام جامع رفاه و تأمین، مصوب ۱۳۸۳
- ✓ قانون مدنی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی